

یهود سرزمین اسلام را

تخلیه می کند

دو حادثه جانکداز سرزمین رجیع و بئر معونه که منجر به کشته شدن سپاه تبلیغی اسلام گردید ، موجی از تأثر و اندوه در مسلمانان ایجاد کرد ، افسردگی فوق العاده ای سراسر آنها را فرا گرفت ، در این موقع بیشتر خوانندگان گرامی خود بخود باین پرسش منتقل میشوند که: چرا پیامبر اکرم دست بچنین عملی زد ، با اینکه او در حادثه نخست (رجیع) تجربیات تلخی داشت ، چرا بار دیگر چهل نفر را روانه نواحی بئر معونه کرد ، مگر خود پیامبر نفرموده است **لا یلدغ المؤمن من جحر هرتین** : مؤمن هرگز از یک سوراخ دوبار گزیده نمیشود .

پاسخ این پرسش از مراجعه به متون تاریخی روشن است زیرا گروه دوم در حمایت و ضمانت ابوبراء (عامر بن مالك بن جعفر) که رئیس قبیله بنی عامر بود ، قرار گرفته بودند ، و هرگز قبیله ای برخلاف منویات رئیس خود کاری انجام نمیدهد ، و برای دادن اطمینان بیشتر خود او در مدینه باقی ماند ، تا سپاه تبلیغی بر گردند .

نقشه و تدبیر رسول خدا صحیح و منتج بود ، و سپاه تبلیغی اسلام بدست قبیله ابوبراء کشته نشدند با اینکه برادرزاده او عامر بن الطفیل ، قبیله ابوبراء را علیه سپاه تبلیغ تحریک کرد . مع الوصف - احدی از آنها گوش بحرف او نداد و همگی گفتند : عموی تو آنها را امان داده است . بالاخره عامر بن الطفیل از قبیله های بیگانه مانند سلیم ، ذکوان کمک گرفت و رجال تعلیمی اسلام را بقتل رسانید .

لحظه ای که سپاه تبلیغی عازم منطقه ابوبراء گردیدند ، دو نفر از میان خود را بنامهای عمرو بن امیه ، حارث بن صمه (۱) انتخاب کردند تا شتران سپاه را بچرا ببرند ، و مراقب

(۱) بنا بنقل ابن هشام در سیره ج ۳ ص ۱۸۶ هند ربن محمد بوده است .

آنها باشند این دونفر گرما گرم مشغول انجام دادن وظیفه‌ای بودند که با آنها محول شده بود ، و از سرگذشت دوستان خود آگاه نبودند ؛ که ناگهان عامر بن الطفیل بر سر آنها نیز تاخت ، و بالنتیجه حارث بن صمه کشته شد ، و عمرو بن امیه آزاد گردید .

عمرو بن امیه در بازگشت خود بمدینه بدونفر بر خورد و یقین پیدا کرد که اینها از همان قبایلی هستند که سپاه تبلیغی اسلام را کشته اند ، از این نظر هر دونفر را در موقع خواب سر برید و بمدینه بازگشت .

او در این تصور بخطر افتاده بود ، آنها از قبیله ابوراء (قبیله بنی عامر) بودند ، که پاس احترام رئیس خود ، خون سپاه تبلیغ اسلام را محترم شمرده بودند .

این جریان نیز باعث فزونی اندوه پیامبر گردید . تصمیم گرفت خونبهای این دونفر را بپردازد . زیرا : پیامبر عادل بود که بخون بشر احترام میگذارد .

پیامبر اکرم بخانه‌های بنی النضیر می‌رود چرا ؟!

مناققان و یهودان مدینه از شکست مسلمانان و از بین رفتن نیروهای علمی سخت خوشحال بودند ، و منتظر فرصت بودند که در مدینه شورش بر پا کنند ، و قبائل خارج از مدینه بفهمانند که کوچکترین اتحاد و وحدت کلمه در مدینه وجود ندارد ، تا با حمله دشمنان خارجی حکومت نوجوان اسلام را سرنگون سازند .

پیامبر اکرم برای اینکه از منویات و طرز تفکر یهودان بنی النضیر آگاه گردد ، همراه عده‌ای از افسران خود عازم دژ آنها گردید ، ولی بهانه پیامبر اکرم برای تماس با بنی النضیر این بود ، که آمده است در پرداخت خونبهای آن دونفر عربی که بدست عمرو بن امیه کشته شده بودند ، کمک بگیرد ، زیرا قبیله بنی النضیر در زیر پرچم و عنایت حکومت اسلام بسر میبردند ، و بایست در چنین مواقع در پرداخت غرامت سهیم باشند ، و انگهی یهودان بنی النضیر هم با مسلمانان پیمان داشتند ، و هم با قبیله بنی عامر و قبائل هم پیمان همواره در چنین لحظات یکدیگر را کمک میکردند .

پیامبر اکرم در برابر درب دژ فرود آمد و مطالب خود را با سران قوم در میان گذارد ، آنان با آغوش باز از پیامبر استقبال کردند و قول دادند که در پرداخت دیه کمک کنند ، سپس در حالیکه پیامبر اسلام را با کنیه اش (ابوالقاسم) خطاب میکردند درخواست نمودند که رسول خدا وارد دژ شود ، و امروز آنجا بسر ببرد رسول اکرم تقاضای آنها را نپذیرفت و بنا بنقل برخی از تواریح فقط در برابر دژ فرود آمد و در سایه دیوار دژ با افسران خود نشست و با سران

بنی النضیر مشغول گفتگو گردید .

پیامبر اسلام احساس کرد ؛ که این چرب زبانی توأم بایک سلسله حرکات مرموز است ، در محوطه ای که پیامبر نشسته بود ؛ رفت و آمد ، زیاد به چشم می خورد سخنان درگوشی که مورث شک و بدبینی است ، فراوان بود ، و در حقیقت سران بنی النضیر تصمیم گرفته بودند که پیامبر را غافل گیر کنند . و یک نفر از آنها بنام **عمر و حجاجش** مأمور شد که بالای بام برود و با افکندن سنگ بزرگی بزندگی پیامبر خاتمه دهد .

خوشبختانه نقشه آنها نقش بر آب شد ، توطئه ها و نقشه های شوم آنها از حرکات مرموز و ناموزون آنها فاش گردید ، پیامبر از جای خود حرکت کرد ، طوری مجلس را ترک گفت که یهودان تصور کردند دنبال کاری مورد و بر میگرد ، در حقیقت اینکار پرده ای بود که در برابر دیدگان آنها آویخته گردید ، رسول اکرم یکسر آهنگ مدینه کرد ، و همراهان خود را از تصمیم خود آگاه ساخت ، آنان همچنان در انتظار بازگشت پیامبر بسر میبردند ، هر چه انتظار کشیدند انتظار آنها سودی نبخشید .

یهودان بنی النضیر سخت در تکاپو و تشویش افتادند ، از یک طرف فکر میکردند که شاید پیامبر از توطئه آنها آگاه شده باشد ، در این صورت آنها را سخت گوشمال خواهد داد ، از طرف دیگر با خود میگفتند ؛ اکنون پیامبر از تیررس ما بیرون رفته ، انتقام او را از یاران وی بگیریم ولی بلافاصله میگفتند ؛ در این صورت کار بجای باریکتری میکشد ، بطور مسلم پیامبر از ما انتقام میگیرد .

در این گیر و دار افسران وی تصمیم گرفتند که دنبال پیامبر بروند و از جای او آگاه شوند ، چیزی از دیوار دژ دور نشده بودند بامردی رو برو شدند که از مدینه می آمد ، و خبر ورود پیامبر را بمدینه هم رسانده داشت آنان فوراً شریاب محضر رسول خدا شدند و از توطئه چینی یهود که امین وحی نیز آنرا تأیید کرده بود ، آگاه شدند .

در برابر این جنایت چه باید کرد؟

اکنون وظیفه پیامبر اکرم با این دسته خباثتکار چیست ؟ اگر وهی که از مزایای حکومت اسلامی برخوردار بودند ، و سر با اسلام اموال و نوامیس آنها را حفظ میکرد ، جمعیتی که نشانه های بارز نبوت و رسالت او را در پیشانی وی میدیدند و دلائل نبوت و گواهی های راستگویی او را در کتابهای خود میخواندند .

این جمعیت با داشتن این مراتب اگر بجای مهمان نوازی نقشه قتل او را بکشند

و ناجوانمردانه تصمیم ترور او را دسر بپروانند ، باید با این دسته چگونه معامله کرد ، مقتضای عدالت در این زمینه چیست ، و برای اینکه این جریانها بار دیگر تکرار نشود؛ و ریشه این گونه حوادث سوزانده شود چه باید کرد ؟

راه همان بود که پیامبر اکرم انتخاب کرد ؛ بتمام سر بازان آماده باش داده شد سپس محمد مسلمه اوسی را پیش خود خواند و دستور داد که از طرف وی بمران بنی النضیر پیامی را هر چه زودتر برساند .

وی با سران بنی النضیر تماس گرفت و گفت رهبر عالیقدر اسلام بوسیله من بشما پیامی فرستاده که هر چه زودتر این آب و خاک را در ظرف ده روز ترک گوئید ، زیرا پیمان شکنی کرده اید و از درمکرو حیله وارد شده اید ، و اگر در این ده روزه این مرز و بوم را ترک نکنید خون شما هدر است .

ای پیام ، افسردگی عجیبی در میان آنها پدید آورد و هر کدام گناه را بگردن دیگری انداخت ، یکی از سران آنها پیشنهاد کرد که همگی اسلام آورند ، ولی لجاجت اکثریت مانع از پذیرفتن چنین پیشنهادی گردید ، بیچارگی عجیبی آنها را فرا گرفت ، بناچار روبه محمد مسلمه کردند و گفتند : ای محمد تو از قبيله اوس هستی و ما پیش از آمدن پیامبر اسلام با قبيله تو پیمان دفاعی داشتیم اکنون چرا با ما از در جنگ وارد میشوی؟ وی با کمال رشادت که درخور هر مسلمانی است گفت : آن زمان گذشت ، اکنون دلهادگر گون شده است .

مبدع تصمیم پیامبر همان پیمانی است که مسلمانان با طوائف جهود مدینه در روزهای نخستین بسته بودند و از طرف قبيله بنی النضیر ، حبیب بن اخطب امضاء کرده بود . و ما متن پیمان را در شماره هفتم سال پنجم نقل کرده ایم . اینک گوشه ای از آنرا اینجا نقل میکنیم :

پیامبر با هر يك از سه گروه (بنی النضیر ، بنی قینقاع ؛ بنی قریظه) پیمان می بندد که هرگز بر ضرر رسول خدا و یاران وی قدمی برندارند و بوسیله زبان و دست ضرری با او نزنند هر گاه یکی از این سه قبيله ؛ برخلاف متن پیمان رفتار کنند پیامبر در ریختن خون آنها و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان آنها دستش باز خواهد بود .

گریه های تمساحانه

خاورشناسان باز در این نقطه گریه های دروغی و اشکهای تمساحانه خود را از سر گرفته و بان دایه های مهر بانتر از مادر اشک ترحم بر جهودان پیمان شکن و خیانتکار بنی النضیر ریخته و عمل پیامبر را دوزخ انصاف و عدالت دانسته اند .

این غلط اندازی و خورده گیری بمنظور تحری حقیقت و فهم مطلب نیست ، والا با مراجعه بمتن پیامی که از نظر خوانندگان گذراندیم ، حقیقت روشن میشود و مجازاتی که پیامبر در درحق آنها قائل شد ، بمراتب سبکتر از مجازاتی است که در متن پیمان پیش بینی شده بود . امروز صدها جنایت و ستم بوسیله هموطنان همین خاورشناسان در شرق و غرب صورت میگیرد ، یکنفر از آنها کوچکترین اعتراضی بآنها نمیکند ، اما هنگامیکه پیامبر اسلام يك مشت توطئه- چین را به کمتر از آنچه چیزی که بآنها قرار گذارده بود مجازات می کند ، فوراً داد و ناله یکه مشت نویسنده ای که با اغراض گوناگون دست به تحلیل این حوادث میزنند بلند میشود .

نقش منافق

خطرناکترین دشمنان اسلام دسته منافقان که ماسک دوستی برچهره داشتند ، بودند ، و سردهنده آنها عبدالله ابی ، و مالک ابی قوفل و ... بودند ، آنان فوراً پیامی به سران بنی النضیر دادند که ما باد هزار سرباز شما را یاری مینمائیم ، و قبائل هم پیمان شما یعنی بنی قریظه و غطفان شمارا تنها نمیگذارند ، این وعده دروغی بر جرأت یهود افزود ، و اگر هم در آغاز کار تصمیم بر تسلیم و ترک دیار داشتند ، فکرشان عوض شد ، درهای دژ را بستند و با سلاح جنگی مجهز شده تصمیم گرفتند بهر قیمتی باشد از برجهای خود دفاع کنند ؛ و باغ و زراعت خود را بلاعوض در اختیار ارتش اسلام نگذارند .

یکی از سران بنی النضیر (سلام بن مشکم) وعده عبدالله را پوچ شمرد ، و گفت صلاح در این است که کوچ کنیم ، ولی حبیب بن اخطب مردم را بر استقامت دعوت کرد .

رسول اکرم از پیام عبدالله آگاه شد ، این ام مکتوم را جانشین خود در مدینه ساخت و تکبیر گویان برای محاصره قلعه بنی النضیر حرکت کرد ، فاصله بنی قریظه و بنی النضیر را لشکر گام خود قرارداد ، و رابطه آن دو گروه را از هم قطع کرد ، و بنا بنقل ابن هشام هفت شبانه روز و بنا بنقل برخی دیگر ۱۵ روز قلعه آنها را محاصره کرد ، ولی یهودان بر استقامت و پایداری خود افزودند ، پیامبر دستور داد ، نخلهای اطراف قلعه را ببرند ، تا یهودان یکبارہ دندان طمع از این سرزمین بکنند .

در این لحظه داد یهودیان از داخل قلعه بلند شد و همگی گفتند ای ابوالقاسم (کنایه از پیامبر) تو همیشه سربازان خود را از قطع اشجار نهی میکردی ، اینبار چرا دست بچنین کاری میزنی ، ولی علت این کار همان بود که قبلاً اشاره شد .

بالتیجه جهودان تن بقضاء دادند و گفتند ما حاضریم جلا وطن کنیم مشروط بر اینکه اموال خود را از این سرزمین بیریم پیامبر اکرم موافقت کرد ، که آنان آنچه از اموال دارند ببرند ، بجز سلاح که بایست به مسلمانان تسلیم نمایند .

یهود آذمند در نقل اموال خود حداکثر کوشش را کردند ، حتی درهای خانه‌ها را با چهارچوبه از جایش کنده و برای حمل آماده میکردند ، و باقیمانده خانه‌ها را بادست خود ویران میکردند . قسمتی از آنها عازم خیبر ، و قسمت دیگر روانه شام شدند . و دوفتر از آنها اسلام آورد .

و برای جبران شکست ، دف زنان و سرود گویان مدینه را ترک گفتند و بدین وسیله میخواستند ابراز کنند که ما از ترک این دیار چندان ملول و آزرده نیستیم .

مزارع بنی النضیر میان مهاجران تقسیم میشود

غنیمتی که سر بازان اسلام بدون جنگ و نبرد بچنگ می‌آوردند بحکم قرآن (سوره حشر آیة ۶۴) متعلق بشخص پیامبر است و او هر گونه اصلاح بداند در مصالح اسلام صرف میکند پیامبر صلاح دید این مزارع و آبها و باغها را میان مهاجر قسمت کنند زیرا دست آنها از ثروت دنیا برای خاطر مهاجرت کوتاه بود ؛ و در حقیقت سر بارانصار و مهمان آنها بودند ، و این نظر را سعد بن معاذ و سعد بن عباده نیز تصدیق کردند ، از این نظر تمام اراضی میان مهاجران تقسیم گردید و از انصار جز سهل بن حنیف و ابودجانه که بغایت تهی دست بودند کس بهره نبرد ، و از این راه گشایشی برای عموم مسلمانان بوجود آمد و شمشیر ذیقیمت یکی از سران بنی النضیر نیز به سعد معاذ واگذار شد . و این جریان در ماه ربیع سال چهارم اتفاق افتاد . و سوره حشر نیز در علل این حادثه و تذکر و توجه دادن مسلمانان نازل گردید ، و ما برای اختصار از تفسیر و ترجمه آیه‌ها صرف نظر کردیم . بیشتر تاریخ نویسان اسلامی عقیده دارند که در این حادثه خونریزی ریخته نشد ولی مرحوم مفید در ارشاد ص ۴۷ و ۴۸ میگوید شب فتح نبرد مختصری که منجر بقتل ده نفر از یهودان شد صورت گرفت و پاکشته شدن آنها مقدمات تسلیم شدن آنها برای ارتش اسلام آماده گردید .